

خانه سعدی

در دنبال شرحی که به قلم جناب آقای حکمت مدظله ، در روزنامه اطلاعات انتشار یافت ، بر آن بودم که دیگر در باره این موضوع سخن نگویم تا بر سر راه ارباب خیر از توانگران و دلباختگان شاعر شیراز ، در اختیار خانه سعدی ، دغدغه تردیدی پیش نیاید. قضا را میان ضبط سخن رادیو و تحریر مقاله نخستین اطلاعات ، و تحریر مقاله های دوم اطلاعات و مجله ینما با انتشار مقاله آقای حکمت فاصله کوتاهی بود و رعایت تمایل ایشان در خدمت به بزرگداشت سعدی داعی سکوت ممتد گردید . در صورتی که جناب آقای بهروزی از حد اثبات موضوع اصلی تجاوز نمی کردند موجبی تازه برای تمعیب قضیه نمی دیدم و با مدیر محترم ینما در حاشیه ای که بر آن مقاله نوشته اند ، موافق بوده ام .

متأسفانه مقاله مزبور موضوع خانه را فرع قرار داده و به رد و نقد مطالب دیگری در باره سعدی پرداخته اند که در آن مقاله به نظرشان رسیده بود .

طرح خانه سعدی گویی وسیله تأمین ملاحظاتی دیگری قرار گرفته که ایراد آنها در مقاله ینما و سخن رادیو از فروع و حواشی موضوع شمرده می شد .

مثلاً تخریب خانقاه و مقبره قدیمی سعدی که محمد معمائی در صده هشتم ساخته و از آسیب ویرانی قزلباشان بدر رفته و در دوران صفویه تا زنده به هرگز دستخوش خرابی نشده بود و بنای آرامگاه با شکوه کنونی را در دوران وزارت امور خارجه جناب حکمت در صدر مقاله آورده اند و هدف و منظور را در مقاله از خانه علامه به آرامگاه مجلل سعدی و حمله به اقدام آقای حکمت برده اند در صورتی که تذکار سکوت مردم شهر در این امر یادآوری مضایقه ها و مسامحه های بموقع مردم کشور ماست که بعد از فوت فرستها به یاد گذشته و جبران می افتند .

برای لفظ ارسی که در همه جای ایران متداول و با گوشواره بنا این تفاوت را دارد که گوشواره به اطافهای دو طرف تالار با سه دری میانه می گفتند و ارسی شامل اطاق وسط و هر دو گوشواره آن می شد و مثل اینکه در هر چهار مورد اظهار نظر از یاد برده اند که بر استعمال این کلمه در غیر مورد و محل و موقع خود ایراد شده بود و ربطی به اصل موضوع که تردید در صحت اظهارات منسوبان مرحوم شیخ غلامرضا باشد نداشته است .

یادآوری خدمات جناب حکمت به آثار و رجال فارس موضوعی است که در دور و نزدیک همه بدان معترف بوده و آرزو داشته اند که ای کاش اصفهان و تبریز و کرمان و سمنان و دامغان و ساری و آمل هم در فرزندان سرشناس خود حکمتی داشت .

یادآوری سقوط یک کرسی دیه از حروف نام حسین شیفته در تحریر یا تصحیح از طرف نویسنده مقاله خود موردی برای فتح باب نقد و رد به دست ناقد داده و با احساس سوء تفاهم گویی دریافته اند که من تصور کرده ام حسین پس از چهل و شش سال عمر حسن

شده و بر خود هموار نکرده اند که حذف يك كرسی « ی » ممکن است نتیجه مسامحه‌ای در تحریر و تصحیح باشد و گرنه معلوم است همان طور که حسنك میکال حتی بعد از وصول به مقام وزارت آنهم در جایی که احمد حسن میمندی می‌توانست حسن شود ، حسن نمی‌شد و حسین شیفته بیست و اند ساله ۱۳۰۶ در سال ۱۳۵۱ ، هنوز حسن نشده است و در چنین موردی اتیان صورت صحیح آن کافی بود .

کازرونی بودن سعدی ، و نسبت دائمیگری ملاقطب سند تاریخی ندارد و تشبث به سلم السموات این نکته ارضی را نمی‌تواند حل کند زیرا قول صاحب سلم بدون ذکر سند مقدم مسلم شناخته نمی‌شود و قرینه هم در تلفیق و تطبیق سوسه‌ای نشان می‌دهد زیرا سعدی بدون تردید از موالید قبل از شمسد و ملاقطب از متوفیان بعد از هفتصدست ، و حضور او درموقع بنای مسجد نو قبل از تولدش و شوخی با سعدی به همان اندازه از سحت می‌تواند نصیب برد که نسبت کازرونی بودن خاندان سعدی . سعدی همواره از شیراز به حرمت یاد می‌کند و يك بار هم که درهزلیات از دروازه کازرون شهر یاد کرده بقدری نامطلوب است که درخور یادآوری نیست .

مسأله خاندان بزرگ علمای شیرازی که در آغاز عصر سلاجقه از شیراز به بغداد و از بغداد به دمشق و بیت المقدس نقل مکان کرده بودند و بعد از خرابی بیت المقدس به دست صلیبیها در صالحیه دمشق رحل اقامت افکندند و تاسده نهم هجری در میان علمای حنبلی‌شام با نسبت سعدی شیرازی شناخته می‌شدند ، چیزی نیست که با استشهاد به شعر مولوی بتوان رد کرد و دلیل می‌خواهد .

این تاریخ است و شواهد و قراین دیگر از اسامی مدارس دمشق و حتی در میان کتابها و رساله‌های کهنه طاهره می‌توان خط و امضای این خانواده را یافت .

انکار چنین امر مسلمی یعنی وجود خانواده بزرگی از علمای دین اسلام در دمشق به نسبت سعدی شیرازی با تصرف در اصل مطلب و قید بنی سعد یمن وشامات و خواندن پای استدلالیان چوبین بود قابل قبول نیست و درست از مقوله جدلیات سوفسطائیان در برابر استدلال منطقی محسوب می‌شود .

آقای بهروزی خو بست از انصاریان شیراز و شعبه اصفهان و شعبه‌های دیگری که از ایشان در ایالت فارس پراکنده اند پیرسید انصاری یعنی چه ؟ قطعاً ایشان نسبت خود را به یکی از صحابه انصار پیغامبر اسلام (ص) می‌رسانند . چرا این انتساب را موضوع گفتگو قرار نمی‌دهند ، ولی انتساب سعدی را به سعد فیور از انصار و صحابه پیغمبر که مورد تجلیل سعدی هم بوده و ارتباط او را با علمای سعدی شیرازی مهاجر به شام که از اولاد سعد غیور بودند با هزار من سریشم نمی‌توانند قبول کنند ؟

مگر ابن بنی سعد را من گفته‌ام یا سعدی که خوان احسان ایشان را در شیراز وصف کرده است .

از طرف دیگر مگر انتساب خواجه عبدالله انصاری بنا به روایات قدیمی ترجمه حال او به خزیمه بن ثابت جد مشترك خواجه عبدالله و امرای خزیمه بیرجند در مقام برگزیده

او در نثر فارسی فتوری به وجود می‌آورد و خواجه انصاری را از مقام بلند پدر نثر سهل و ممتنع می‌تواند عزل کند، و یا آنکه نسبت مولوی به بکری و مخزومی و فرشی با آن طومار نسبی که در حیات سلطان ولد پسرش تنظیم شده و مقامات نویسان او همه آن را قید کرده‌اند با مرتبهٔ عرفان و غزلسرائی و مثنوی گوئی او چه ناسازگاری دارد ؟

آیا از انتساب رشید و طواط به عمر ، و امام فخر رازی به ملا جلال دوانی فیلسوف فارس به ابوبکر ، و انتساب اشرف غزنوی و غیاث‌الدین منصور و صدرالدین حکیم به امام حسین چه ضرری به ایران و زبان فارسی می‌خورد ؟

از همه نزدیکتر مگر خانوادهٔ سادات دشتکی و دست غیب و نسابه و شریفی و رضوی و طباطبائی و دها خانوادهٔ معروف شیراز از اینکه نیای اعلای ایشان از خارج به فارس آمده و در این شهر وطن‌گزیده باشند به حسن قبول و اقبال به اولاد و اعضاء ایشان زیانی می‌رساند ؟

برای انتساب سعدی به سعد بن ابی‌بکر یا سعد بن زنگی جدش در تحقیق همواره تصور عوامل مجوزی می‌کرده‌اند و چون جز نقل قول دیگران دلیلی از گفتار شیخ اجل به دست نیاورده‌اند تنها از این يك شعر شیخ که شأن نزولش هم معلوم نیست سوء استفاده کرده‌اند که سرودهٔ پدرم بنده قدیم تو بود ، و آنگاه او را غلامزادهٔ سعد زنگی به شمار آورده‌اند .

در انتساب میلیونها ایرانی که در قدیم و جدید خود را به صحابه و مجاهدان صدر اسلام منتسب کرده‌اند و اسناد آن در کتابها و دفاتر کل احوال ثبت و ضبط شده هرگز هدف بیگانگی از بوم و بر نبوده و در تاریخ ایران ندیده‌ایم و نخوانده‌ایم کسی صفویه را به واسطهٔ ادعای نسبت سیادت حسینی صدرالدین پسر شیخ صفی در مصر و حجاز اجنبی خوانده باشد یا غیاث‌الدین منصور و میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهاء‌الدین را کسی عرب مخالف خوانده باشد .

مردم شیراز که در حسن‌پذیرایی از مردم تازه وارد چندان سماحت داشته‌اند که خانوادهٔ محمود شاه انجو و آل مظفر و زنده را که از شهرستان‌های دوردست به طور غلبه بدانجا راه یافتند و هنوز آنان را از خود می‌شمارند و ترک شیرازی را همچون فرزندانگان اعظم تازی هنوز در خاطرهٔ خود حرمت می‌گذارند ، و قبر شاه چراغ و میراحمد و شاه داعی را به از آرامگاه شیخ کبیر و روزبهان حفظ کرده‌اند ، بنابراین اگر قبیلهٔ سعدی همان خانوادهٔ علمای دین باشند که بانسب سعدی شیرازی سه‌قرن تمام چراغ هدایت راه مردم مسلمان ده‌شک نهداده بودند و خود را فرزندانگان سعد غیور می‌شمردند که خانوادهٔ او از زمان رسول اسلام به بعد همواره به کرم و مهمان‌نوازی و بخشش معروف بوده‌اند و این بذل و کرم در غزل‌مورد ستایش شیخ سعدی هم قرار گرفته است چه عیبی تولید می‌کند ؟

دربارهٔ خدا خانه يك کلمهٔ « شاید » را که از جلو « فرهاد میرزا » برداشته‌اند و ردی برای نکته‌گیری یافته‌اند . بمداز افزودن « شاید » مطلب از مقولهٔ احتمال محسوب می‌شود و همانطور که سکوت میرزا حسن فسائی در فارس نامه راجع به بنای مصلی ابدأ به صحت گفتار میرزا ابوالحسن دست غیب در اخلاق معتمدیه عربی لطمه‌ای نمی‌زند ، نبودن

ذکر مسجد آدینه هم در صورت اقدامات عمرانی فرهاد میرزا صدمه‌ای بدان نمی‌رساند . فرهاد میرزا کتاب کوچکی در مقدمات فن جغرافیا نوشته و وقتی در اختیار من بود صفحه‌ای در آن کتاب به خط ثالثی دیدم که اسامی عمارات و تعمیرات او را در تهران و عتبات و شیراز سیاه کرده بود . در این میان نام مسجد جامع شیراز را برده بود ولی مقید به « عتیق » یا « جدید » نکرده بود . عجب است در آن جا از مسجد طاهر به هم ذکری نبود و به همین مناسبت احتمال اقدام او به تعمیر خدا خانه با ذکر شاید همراه شده بود و چون شماره مجلهٔ یفما حاضر نبود نفهمیدم که از پاک‌نویسی و تصحیح افتاده یا ناقد برای استنتاج نقد دلخواهی حذف کرده‌اند .

اما موضوع خرابی خدا خانه ، شبی را که در منزل مرحوم علی اکبر بصیری رئیس صاحب‌دل کتابخانهٔ فارس برای زیارت اعضای ارجمند انجمن ادبی فارس توفیق حضور یافته بودم و زیارت جناب «واجده» هم نصیب شده دربارهٔ تنظیم حروف بنا از هنر آن مرد هنرمند ذکر خیری شد من با تعجب پرسیدم طوری وضع فعلی بنا یکدست و هم‌آهنگ است که کسی باور نمی‌کند این بنا صورت جدیدی از یک بنای قدیم باشد . مرحوم بصیری گفت این بنا از ریشه عوض شده و چنین یکنواخت و یکدست از کار درآمده است . من به اتکای قول آن مرحوم که در آن شب مورد اظهار تردید و ملاحظه‌ای از طرف حضار مجلس (قطعاً جناب بهروزی در آن میان بوده‌اند) قرار نگرفت نوشتم که از بنیاد عوض شده با وجود این در انتظار توضیح آقایان مصطفوی و سامی باید بود که با مراجعه بسوابق فنی و اسناد اساسی از نقشه بنا معلوم سازند که مرحوم بصیری «از ریشه عوض شدن» چه مصداقی در نظر داشته‌است . از اینکه نظر مرا دربارهٔ مسجد آدینه مورد تأیید قرار داده‌اند متشکرم و یقین دارم بعد از ملاحظهٔ این مختصر و مراجعه به سرمقالهٔ اینجناب دربارهٔ خانه، موردی برای تجدید مباحثه نخواهند یافت .

اما برویم بر سر اصل موضوع که خانهٔ سعدی باشد ، نظر جدیدی در این باره ندارم ؛ و سخن را از پیش گفته‌ام و نوشته‌ام و تکرار نخواهم کرد . اکنون با جناب آقای حکمت و همچنین جناب بهروزی و جناب یغمائی در یک واقعت مخالف نیستم که چه ضرری دارد و به کجا بر می‌خورد که شیرازیان خانه‌ای را در شیراز به نام سعدی منسوب دارند و آن را تعمیر و حفظ کنند ؛ و این عمل برای ابراز همت و جوانمردی توانگران شیراز وسیلهٔ بذل فتوتی قرار گیرد و هر یک از مال خود مبلغی به این کار اختصاص بدهند ؛ و این‌خانه را بخرج خود تمام کنند و به زائران آرامگاه سعدی اهدا کنند .

در انجام چنین برنامهٔ خیری خوب است از مردم هیچ نقطهٔ دیگری از کشور قبول کمک هم نفرمائید تا جبران آن سکوت ششصد و پنجاه ساله در مورد خانه و این بی‌میالاتی پنجاه سالهٔ اخیر را بکند و کفارهٔ گناه سکوت عمومی و عدم تصدیق ادعای علامه شناخته‌شود . مسلم است این ناتوان هم در عین شکستگی و خستگی حاضریم پیش از اتمام این عمل خیر مردم شیراز در جلو در خانهٔ علامه بر زمین این کوچه قدیمی شهر بایستم و این شعر را به روان پاک سعدی نیاز کنم :

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجدهٔ صاحب‌نظران خواهد بود

دربارهٔ کت سعدی و اقوال دیگران دربارهٔ بنای خانقاه قدیم ، و کمک جوینی ها ، و رابطهٔ شیخ با آنان و برادر سعدی و دختر سعدی و شأن نزول شعر بانگ مؤذن و صدای کوس ، و خیلی از مواردی که در مقاله به اختصار بر گذار کرده اند بدون ورود در تفصیل تقاضا دارد يك بار دیگر مقالهٔ کت، سعدی روزنامهٔ پارس که صورت سخنرانی قبل از تشکیل کنگرهٔ سعدی بود و مقارن با ایام کنگره در اختیار جناب آقای شرقی برای درج در پارس قرار گرفت و به طبع رسید ملاحظه فرمایند تا نیازی به تجدید بحث نباشد .

همین قدر خواهش دارد در ترجمهٔ سعدی و حافظ که قبر هر دورا مدفون به کت نوشته اند که صحرای پای کوه سبوره شهر باشد برای به کاربردن کت و کت گلی ، موردی پیدا کنند و دیگر عرضی ندارم . والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته .

خدا گفت ...

دی گفت رفیقی که : ترا شاعری از کبر
 با طعنه و با طنز گدا خواند و گدا گفت .
 یاران همه دانند که مسکین و فقیرم ،
 وین راز نهان نیست که باید به خفا گفت !
 « آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است »
 در حیرتم این قصهٔ دانسته چرا گفت ؟
 گر خواند گدا طبعم ، بسیار غلط کرد !
 ور گفت گدا وضعم ، البته بجا گفت !
 سود وصله و سیم و سناتوری و ثروت
 آنکس بکف آرد که دوتا گشت و ثنا گفت .
 افزایش زر قیمت مردم نفزاید
 هر کس که جز این گفت - بتحقیق - خطا گفت
 ای خواجه بخود باش و مزن طعنه به درویش
 کاین قسمت شایسته خدا کرد و خدا گفت .